

از : دکتر هوشنگ نهاوندی

عقب افتادگی و توسعه اقتصادی

در یکی از نمایشنامه‌های معروف مولیر Molière بنام Le Bourgeois gentil homme، قهرمان داستان Monsieur Jourdan که ثروتمندی تازه بدوران رسیده و سرگرم بآموختن رسوم و آداب زندگی اجتماعی است، بعد از مدتی فرق میان نظم و نثر را میآموزد و بالاخره میفهمد که سخنان او همه «نثر» است و این موضوع که او سالها به نثر سخن میگفته بدون آنکه خود بداند، برایش بصورت اکتشافی بزرگ و حیرت آور جلوه‌گر میشود که دائم از آن سخن میگوید.

گفتگو درباره مسائل اقتصادی نیز بی شباهت باین داستان نیست. همه هر روزه از گرانی و ارزانی قیمتها، مشکلات حمل و نقل، وضع برق، اتوبوسرانی و امثال آنها صحبت میکنند بدون آنکه خود بدانند يك رشته مسائل اساسی اقتصادی را مورد بحث قرار میدهند. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مسأله دشوار و پیچیده عقب افتادگی و توسعه اقتصادی نیز چنین است. امروزه در کمتر محفل و مجلسی است که از عواقب و نتایج عقب افتادگی و ضرورت توسعه اقتصادی صحبت نشود.

اما کمتر کسی میتواند بدرستی بگوید عقب افتادگی چیست و مفهوم توسعه کدامست؟

مراد من از این بررسی، در حقیقت پاسخ گفتن باین دو سؤال بظاهر پیش پا افتاده است. اما طبیعتاً در توضیح این مطالب خواهم کوشید نظرات شخصی خود را، که هم ناشی از مطالعات علمی چند ساله و هم ناشی از تجارب مختلف در

سازمانهای اقتصادی، اجرائی و آموزشی است بیان کنم و در حقیقت آن تجربیات، مبنای این توضیحات و نظرات محسوب میشود.

* * *

مهمترین، اساسی‌ترین و در عین حال اندوه‌آورترین مسائل عصر ما، مسأله‌ای که با احتمال قریب به یقین در سالهای آینده اختلافات و نزاعهای موجود میان جهان موسوم به کمونیست و دنیای موسوم به سرمایه‌داری را تحت الشعاع قرار خواهد داد، بی‌هیچ شک و شبهه مسأله عقب‌افتادگی و کشورهای کمتر توسعه یافته، مسأله اختلاف فاحش و روزافزون میان سطح زندگی ملتهای مختلف جهان است. متأسفانه فقر و تهی‌دستی و گرسنگی و نادانی و ناتوانی، یاران دیرین بشر هستند. عبارات دیگر پدیده عقب‌افتادگی که اینها همه جلوه‌های آنند، پدیده تازه‌ای نیست. اما مسأله عقب‌افتادگی اقتصادی « برای اول بار » بعد از پایان جنگ دوم جهانی مطرح شد و در کتب و محافل اقتصادی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

علت چیست؟

چرا پدیده‌ای که از ابتدای پیدایش جوامع بشری وجود داشته، یعنی نابرابری در توسعه، یعنی عقب‌افتادگی، فقط در ربع قرن اخیر مورد توجه و بحث و تحلیل قرار گرفته است؟

بگمان من ریشه این دگرگونی را باید منجمله در چند عامل جستجو کرد:

- نخستین آنها جنگ دوم جهانی و نتایج شگرف آن است.

در طی سالهای جنگ دوم جهانی، کشورهای متخاصم اصلی برای جلب کمک مادی و معنوی ملتهائی که از آزادی‌های سیاسی و حق خودمختاری برخوردار نبودند، بآنان مستقیماً یا بطور غیرمستقیم و ضمنی وعده استقلال دادند و در این کار سخت با یکدیگر بر رقابت برخاستند.

گرچه، غالب این وعده‌ها زودگذر بود و چون جنگ پایان رسید یا فراموش شد و یا مورد انکار واقع گشت، اما وجدانهای خفته ملل مستعمره را بیدار کرد و در میان آنان گرایشی عظیم به کسب استقلال سیاسی بوجود آورد و چون استقلال سیاسی

اقتصادی، لاقلاً در اذهان عمومی، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ متفکران و صاحب نظران این ملتها به تأمل و تعمق درباره شرایط و مقتضیات زندگی اقتصادی خود پرداختند و اندک اندک عظمت رنجها و دشواریها و ناکامیها و ناتوانیهای ملی خود را دریافتند. عبارت دیگر مسأله عقب افتادگی اقتصادی با همه جلوه‌هایش، منجمله ناتوانی و وابستگی، بر آنان آشکار و هویدا شد.

- از سوی دیگر جنگ دوم جهانی، یک رشته نقل و انتقالات عظیم در نفوس ممالک مختلف بوجود آورد. از جمله آنکه برای اول بار به مقیاس وسیع سربازان اهل کشورهای مستعمره برای دفاع از موجودیت ممالک استعماری به جبهه‌های جنگ روی آوردند. این وضع باعث شد که از یکطرف آنان نیاز ممالک استعماری و مالک الرقاب دیروز را بوجود خود حس کنند و از طرف دیگر چشم و گوششان بروی جهانی دیگر، جهان پیشرفته و صنعتی، با همه شگفتی‌هایش باز شد و در نتیجه به شرایط دشوار زندگی خود با درد و الم بسیار آگاهی یافتند.

بازگشت این سربازان به سرزمینهای اصلی خود، حس جستجوی زندگی بهتر، حیثیت و آبرو و احترام بیشتر، یعنی خروج از حالت عقب افتادگی را در میان ملت‌های آنها برانگیخت و گسترش داد.

- عامل سومی که در این زمینه میتوان بآن اشاره کرد، گسترش حیرت‌انگیز وسائل ارتباط و اطلاع بخصوص مطبوعات، سینما، رادیو و تلویزیون در سالهای جنگ و پس از جنگ است که بمعنای واقعی کلمه فواصل را از میان برده و ملت‌های مختلف جهان را بشرايط زندگی یکدیگر کاملاً آشنا کرده است.

گرچه این آشنائی در میان ملت‌های ثروتمند و توانا و صنعتی، نهضتی که شایسته این نام باشد برای کمک به مردم کشورهای کمتر توسعه یافته بوجود نیاورده اما در میان ملت‌های تهی‌دست، آگاهی و وجدانی دردناک نسبت بوضع خود آنها و گرایش غیر قابل تردید بسوی بهتر زیستن و ترقی و تکامل بوجود آورده است.

باین ترتیب در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، بتدریج مسأله عقب افتادگی

و توسعه بصورت دردناکترین، دشوارترین و پیچیدهترین مسائل اقتصادی، اجتماعی، انسانی و در نتیجه سیاسی جهان در آمد و همه چیز را در پهنه گیتی تحت الشعاع قرار داد. هزاران کتاب و صدها هزار مقاله، کنگره‌ها و گفتگوها و مجالس و محافل مختلف بآن اختصاص یافت. دانا و نادان درباره آن اظهار نظر کردند، تا اینکه اندک اندک آنقدر موضوع پیچیده بنظر آمد که بسیاری در برابر آن وحشت زده و مرعوب هستند.

کوشش ما بر این خواهد بود که این مسأله بظاهر مشکل را آسان کنیم.

* * *

نخستین ضابطه‌ای که برای شناسائی کشورهای کمتر توسعه یافته ذکر میکنند قلت در آمد سرانه و پائین بودن سطح زندگی است.

در حال حاضر در حدود ۰.۷٪ در آمد ملی در دنیا متعلق به ۰.۱۶٪ از ساکنان کره زمین است و به ۰.۵۴٪ از مردم جهان تنها ۰.۹٪ از عواید ملی تعلق میگیرد.

چنین گفته میشود، و این گفته تا حدی صحیح هم هست، که ممالک توسعه یافته آنهایی هستند که در آمد سرانه افراد آن از ۴۵۰ دلار در سال بیشتر باشد.

متأسفانه اختلاف و فاصله میان در آمد سرانه در غالب کشورهای کمتر توسعه یافته با ممالک صنعتی همواره رو با افزایش است.

بعنوان يك نمونه نسبتاً قدیمی، از سال ۱۹۴۹ الی ۱۹۵۳، در آمد متوسط سرانه در ایالات متحده امریکای شمالی از ۱۴۶۳ دلار به ۱۸۷۰ دلار رسید حال آنکه در همین مدت در آمد متوسط سرانه در هندوستان از ۵۷ دلار به ۶۰ دلار افزایش یافت.

بعبارت دیگر اغنیا غنی‌تر، و فقرا فقیرتر میشوند. اگر وضع مردم کشورهای توسعه نیافته در پایان دهه جهانی موسوم به توسعه اقتصادی (۱۹۶۰-۱۹۷۰) که از طرف سازمان ملل متحد ترتیب یافته و در حقیقت عبارت از تعدادی کنفرانس و گردش دسته جمعی در کشورهای مختلف برای گروه موسوم به متخصصان اقتصادی

بین‌المللی می‌باشد، آمارگیری و سنجیده شود، مسلماً نتایج بمراتب نگران‌کننده‌تری بدست خواهد آمد.

گرچه این ضابطه تا حد قابل ملاحظه‌ای مفید است ولی بنظر من به سه دلیل کافی نیست.

یکی آنکه در آمد سرانه مردم تعدادی از کشورها، بخصوص شیخ‌نشینهای خلیج فارس، بظاهر هم‌ردیف کشورهای بزرگ صنعتی است حال آنکه مردم این ممالک در فقر و تنگدستی و عقب افتادگی آشکار بسر می‌برند و در حقیقت این آمارگیری جنبه صوری دارد.

دوم آنکه در داخل بعضی از کشورهای متعلق به یک گروه از نظر در آمد نیز، نابرابری‌های مهمی در امر توزیع درآمدها وجود دارد و حتی به عقیده گونار-میردال G. Myrdal اقتصاددان معروف سوئدی «هرچه کشوری فقیرتر باشد اختلاف سطح زندگی فقیر و غنی در آن بیشتر است». این حکم بخصوص در مورد کشورهای که موفق با اجرای اصول اصلاحات ارضی و از میان بردن رژیم ارباب و رعیتی و بزرگ مالکی نشده‌اند، بنحو بارزی جاری است.

بعبارت دیگر، سطح زندگی و نحوه توزیع درآمدها و میزان مصرف واقعی نیز باید در نظر گرفته شود.

دلیل سوم بر عدم کفایت ضابطه در آمد، آن است که معمولاً در محاسبه در آمد ملی *auto consumption* یعنی آن قسمت از تولید خانوادگی که بوسیله خود اعضای خانواده بمصرف می‌رسد، محسوب نمی‌گردد. حال آنکه در بعضی ممالک مانند افغانستان که در آمد سرانه خیلی کمی دارند اساس زندگی اقتصادی بر تولید خانوادگی بمنظور مصرف خانواده نهاده شده و در نتیجه در آمد سرانه و سالیانه نمیتواند به تنهایی ضابطه و معرف میزان پیشرفت اقتصادی باشد.

دوم ضابطه‌ای که برای شناسائی پدیده عقب افتادگی بکار میرود کمبود مواد غذایی است که مسلماً مهمترین و عمومی‌ترین نشانه عقب افتادگی بشمار میرود.

معمولا میتوان مواردی را که میزان غذای متوسط روزانه افراد از ۲۵۰۰ کالری کمتر است دال بر وجود علامت عدم توسعه اقتصادی دانست. طبق آمار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی، میزان غذای متوسط روزانه ۰/۷۰ از مردم جهان کمتر از ۲۵۰۰ کالری است و حتی این رقم در مورد تقریباً ربع ساکنان کره زمین از ۲۰۰۰ کالری تجاوز نمیکند و در کشور پر جمعیت و بزرگی چون هندوستان در حدود ۱۷۰۰ کالری است.

علاوه بر احتیاج به مقدار معینی کالری، بدن انسان نیازمند به تنه مواد غذایی منجمله مواد بیاض البیضی (پروتئین) و نیز املاح معدنی میباشد و معمولا در غالب موارد عدم کفایت مقداری و کمی مواد غذایی بر حسب کالری، همراه با کمبود کیفی از لحاظ تنوع مواد مورد احتیاج نیز هست.

ضابطه سوم شناسائی کشورهای کمتر توسعه یافته، ضعف کشاورزی و تورم غیر ضروری شماره کشاورزان آنها است. برخی به غلط ممالک توسعه نیافته را جوامعی فلاحی میدانند. حال آنکه ضعف نهادهای کشاورزی این ممالک یکی از اهم وجوه مشخصه آنها است: نیروی کشاورزان بنحو رضایت بخشی بکار نمیروند. از اراضی قابل کشت بهره برداری کمی و کیفی کافی نمیشود. در غالب کشورهای توسعه نیافته به علت وجود رژیم ارباب و رعیتی و بزرگ مالکی و یا زمین داری (هندوستان) کشاورزان علاقه ای بآب و خاک ندارند، بازده کشت در هکتار در بیشتر این ممالک ناچیز است و حجم جمعیت شاغل در بخش کشاورزی تناسبی با محصول محدود فعالیت های آنان ندارد.

برای توضیح این موارد خوب است چند مثال بزنم. در امریکای جنوبی ۵۰٪ اراضی مزروعی فقط متعلق به ۰/۱۵ از مالکین است. منجمله در کلمبیا فقط ۰/۹٪ از مالکین دارای ۰/۴۰ از کل اراضی مزروعی میباشند.

در آفریقای جنوبی بانتوها که ۰/۷۰ کل جمعیت را تشکیل میدهند تا پنجسال

پیش فقط دارای ۰/۳۷٪ از اراضی ایالت ترانسوال و ۰/۵٪ اراضی ایالت اراژ بودند و شاید در حال حاضر بر اثر اجرای سیاست تبعیض نژادی و سلب مالکیت از سیاه‌پوستان این درصدها تقلیل یافته باشد.

طبق آمار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی يك كشاورز امریکائی سالیانه بطور متوسط بیش از ۵ تن غله تولید و غذای ۱۵ نفر را تأمین مینماید. این دورقم برای اروپای غربی بترتیب معادل يك تن و ۱۰ نفر است. حال آنکه در مجموع ممالک توسعه نیافته میزان تولید متوسط غله به نسبت شماره کشاورزان ۴۰۰ کیلو است و تعداد کسانی که يك کشاورز میتواند زندگی آنها را تأمین کند بمراتب کمتر است: مثلاً در پرو ۶ نفر، در برزیل ۵ نفر، در هندوستان ۴ نفر و امثال آن

عدم پیشرفت صنایع و قلت مصرف نیرو، چهارمین ضابطه عمده در شناسائی پدیده عقب‌افتادگی است که متأسفانه همواره بموازات ضعف و ناتوانی بخش کشاورزی مشاهده میشود.

در این زمینه کافی است بگوئیم که يك پنجم جمعیت کره زمین ۰/۹۰٪ تولید صنعتی جهان را در اختیار دارند. بعلاوه، تولید ناچیز صنعتی ممالک کمتر توسعه یافته، بیشتر در قسمت صنایع مواد مصرفی متمرکز است، مخصوصاً نساجی.

همین تناسب تقریباً در مورد میزان مصرف نیرو موجود است. ۰/۸۵٪ از میزان نیروی مصرفی جهان در کشورهای توسعه یافته بکار میرود.

البته توجه دارید که میزان مصرف نیرو بهترین معرف پیشرفت صنعتی و امکانات يك جامعه در رفع مشکلات و موانع طبیعی است.

ضعف کشاورزی، عدم پیشرفت صنایع و قلت مصرف نیرو از يك طرف، و وجود علل پیچیده و غامض تاریخی مخصوصاً پدیده استعمار، از طرف دیگر، در

بسیاری از کشورهای توسعه نیافته يك حالت وابستگی اقتصادی و در نتیجه کم و بیش سیاسی نسبت به ممالک بزرگ صنعتی دنیا بوجود آورده و اجرای يك سیاست مستقل ملی را برای آنان مشکل و حتی غیر ممکن ساخته است.

صادرات این ممالک غالباً مواد اولیه است که قیمتهای آن از چندین ده سال پیش باینطرف (شاید از ابتدای رکود اقتصادی سالهای ۱۹۳۰ و بعد از آن) رو به تنزل است. حال آنکه واردات آنها کالاهای مصنوع است که قیمتهای جهانی آن روز بروز افزایش مییابد. در نتیجه ممالک کمتر توسعه یافته ناچارند هر ساله مقدار بیشتری از ثروت ملی خود را برای دریافت مقدار کمتری کالا به کشورهای صنعتی صادر کنند و متأسفانه تقسیم بندی بازارهای جهانی چنان است که بیشتر این کشورها، و خوشبختانه نه همه آنها، در انتخاب بازارهای خود آزادی کامل ندارند و این فقد آزادی در انتخاب بازارها، يك حالت بهره برداری غیر مشروع از اقتصاد آنها بنفع يك یا چند کشور معین بوجود آورده است.

(بروابط اقتصادی شوروی با کشورهای عضو comecon و ایالات متحده با کشورهای امریکای جنوبی و ممالک بازار مشترك با سرزمینهای افریقا توجه فرمائید).

وضع خاص بنیانها و نهادهای اجتماعی، را میتوان بعنوان ضابطه پنجم جهت شناسائی پدیده عقب افتادگی در کشورهای مختلف ذکر کرد.

از يك طرف در بعضی از این کشورها، حجم جمعیت شاغل در فعالیتهای غیر مولد ثروت بیش از حد متعارف است. منجمله در مكزيك ۰/۰۲۲ از جمعیت فعاله بكار داد و ستد اشتغال داشته و ۰/۰۵۶ از درآمد ملی را در اختیار دارند. در ترکیه ۰/۰۷ از جمعیت فعال به داد و ستد مشغولند و ۰/۰۳۳ از درآمد ملی متعلق به آنها است.

از طرف دیگر در بسیاری از ممالک کمتر توسعه یافته، وجود بزرگ مالکی

و رژیم ارباب و رعیتی و یا تسلط رباخواران بر اراضی مزروعی (شیوه زمین‌داری در هندوستان) مانع اجرای هرگونه اصلاحات عمیق و اساسی اجتماعی و اقتصادی است.

یکی دیگر از خصوصیات ساختمان اجتماعی ممالک توسعه نیافته، وجود تعداد بسیار زیادی افراد غیر مولد ثروت است که دارای اشتغال مفکی نیستند. بیکاری و کم‌کاری، آشکار و یا پنهان، بمفهوم عدم استفاده صحیح و مخصوصاً کافی از نیروی انسانی، که فی‌المثل در روستاها بصورت وجود خوش نشینان جلوه‌گر میشود، در بسیاری از ممالک کمتر توسعه یافته جزء وجوه مشخصه اجتماع آنان بشمار می‌آید.

این بیکاری مزمن بخوبی در محلات موقتی اطراف شهرهای بزرگ پاره‌ای از کشورها مانند هندوستان و برزیل و یا در شماره روستائینی که اجباراً و یا بتمایل خود در جستجوی کار بشهرها می‌آیند، قابل مشاهده میباشد. از نظر اقتصادی کسانی که باین ترتیب دستخوش بیکاری مزمن هستند، تحمیل بر جمعیت فعال واقعی جامعه محسوب میشوند.

آخرین ضابطه شناسائی کشورهای کمتر توسعه یافته، یا ضابطه شناسائی پدیده عقب افتادگی، وضع نامطلوب آموزش و بهداشت است. بی‌سوادی توده‌های مردم را نیز باید بطور قطع یکی از مشخصات عمده کشورهای توسعه نیافته دانست.

معمولاً شماره بی‌سوادان (کسانی که خواندن و نوشتن نمیدانند) در کشورهای پیشرفته از ۴ یا ۵ درصد افرادی که بیش از دهسال دارند تجاوز نمیکند. این نسبت در ممالک توسعه نیافته بمراتب بیشتر است و در اکثر این کشورها کوشش جلدی برای مبارزه با بی‌سوادی که شرط لازم تحقق و اجرای برنامه‌های عمرانی و اقتصادی است، بعمل نمی‌آید.

میزان بی‌سوادان در آرژانتین ۱۷٪، کل جمعیت، در ایتالیا و اسپانیا حدود

۰/۰۲۰ در یونان ۰/۰۴۱ در پرتغال ۰/۰۴۹ در برزیل و ونزوئلا ۰/۰۵۷ در ترکیه ۰/۰۷۰ در مصر و مالزی حدود ۰/۰۸۵ و بالاخره در هندوستان و افریقای سیاه معادل ۹۰ درصد است.

پائین بودن سطح تعلیمات عمومی دارای نتایج وخیمی در زمینه‌های مختلف است: یکی از این نتایج قلت تعداد متخصصین فنی و اداری و اجتماعی و افراد کاردان و کارشناس است که نقصان آنها در حالت سکون و رکود اقتصادی محسوس نیست ولی هنگامی که موضوع توسعه اقتصادی و مبارزه شدید با عقب افتادگی بمیان بیاید، یکی از مشکلات عمده کار محسوب میشود.

وضع نامطلوب بهداشتی نیز یکی از مشخصات قابل ملاحظه پدیده عقب افتادگی است.

در حال حاضر میزان متوفیات در آمریکای جنوبی معادل ۱۷ در هزار، در افریقا بین ۲۵ الی ۳۰ در هزار، در آسیا معادل ۲۸ الی ۳۲ در هزار است. اما این رقم در آمریکای شمالی و اروپا از ۱۰ در هزار تجاوز نمیکند.

در کشورهای کمتر توسعه یافته میزان مرگ و میر کودکان بیش از سایر ممالک محسوس است. در این کشورها بیماریهای وجود دارد که میلیونها نفر بطور دائم بآن مبتلا هستند تا آنجا که شیوع و عمومیت آنها را بساید از موانع ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی دانست. مهمترین این بیماریها عبارتند از مالاریا (که سیصد میلیون نفر در سرتاسر جهان بآن مبتلا هستند) سل، تراخم، سیفلیس، بیماریهای مزمن دستگاه گوارش و انگلها و کرمهای روده و معده که تا ۲۰ الی ۳۰٪ غذای ناچیز مبتلایان را از بین میبرد.

خوشبختانه باید گفت که طی سالهای اخیر با کمک ممالک صنعتی و پیشرفته و مخصوصاً با استفاده از روشهای جدید پیشگیری و درمان، از این جهت موفقیتهای قابل ملاحظه‌ای در بیشتر کشورهای کمتر توسعه یافته حاصل شده است.

اما این پیشرفتها در بسیاری از این ممالک به کاهش میزان مرگ و میر و افزایش آهنگ ازدیاد نفوس منتهی گردیده و عدم تعادل میان ازدیاد جمعیت از یک طرف

و توسعه اقتصادی را از طرف دیگر تشدید کرده و برای بسیاری از این ممالک مشکلات تازه‌ای را بوجود آورده است.

چنانکه بعداً خواهیم دید، این نکته بخوبی نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی و مبارزه با عقب افتادگی فقط دارای یک جنبه نیست و نمی‌تواند باشد و باید سیاستی جامع و کامل در این زمینه اتخاذ شود تا باین قبیل نتایج غیر منتظره منتهی نگردد.

* * *

اینها بود بنظر من، مهمترین - تکرار میکنم مهمترین ولی نه همه - وجوه مشخصه پدیده عقب افتادگی.

مجموع این عوامل بقول اقتصاددان انگلیسی خانم جوآن رابین سن Joan Robinson، به ایجاد یک احساس منتهی میشود: احساس ملی عقب افتادگی که مسلماً از هر عامل دیگری مهمتر است.

هنگامی میتوان به مرحله جهش اقتصادی باصطلاح Rostow رسید، یعنی حرکت سریع بسوی تکامل اقتصادی را آغاز کرد که در اجتماع احساس توسعه ملی ایجاد شود. تا آنکه بتوان اندک اندک بمرحله تکامل یافته یعنی «احساس ملی پیشرفتگی» نائل آمد.

برای نیل باین هدفها چه میتوان کرد؟

در اینجاست که قسمت دوم بحث من یعنی سیاستهای توسعه اقتصادی آغاز میشود.

من در اینجا بروشهای غیر علمی بعضی مجریسان قدیمی که تصور میکردند فرضاً باید ابتدا بتأمین بهداشت پرداخت، کاری ندارم. نتایج غلط این طرز فکر را در جای دیگر دیدیم.

اشتباه مرسوم و معمول دیگری که در کار توسعه اقتصادی دیده شده و میشود، توجه انحصاری و غالباً نمایشی به یک یا چند بخش محدود از فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی است. مثلاً اختصاص تمام یا بیشتر منابع ملی به اجرای طرحهای خانه سازی، یا بنیان گذاری یک صنعت، یا حتی بانجام رساندن طرحهای صرفاً تجملی.

این عمل بدلایلی که همه میدانند جز تشدید و خامت اوضاع اقتصادی و بیشتر کردن عدم تعادلیهای ناشی از عقب افتادگی، حاصلی در بر ندارد و نمیتواند داشته باشد.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، بخصوص در سازمانهای اقتصادی بین المللی که هنوز هم کم و بیش از این طرز فکر پیروی میکنند، غالباً يك تجزیه و تحلیل ساده از عقب افتادگی انجام میشد و بر اساس آن يك راه حل بظاهر ساده برای توسعه اقتصادی ارائه میگردد.

مدعیان متخصص در عقب افتادگی و توسعه عقیده داشتند که عوامل مانع از بسط و توسعه اقتصادی عبارتند از نا آشنائی بروشهای جدید علمی و فنی، کمبود سرمایه و کارشناسان شایسته و بالاخره نداشتن برنامه های هماهنگ و متناسب برای بهره برداری از عوامل مختلف.

نتیجه آنکه، بعقیده آنها، جمع آوری این عوامل باعث خواهد شد که توسعه اقتصادی تحقق یابد.

برای جمع آوری این عوامل چه باید کرد؟

جواب، خیلی ساده و شاید برای اشخاص ساده لوح فریبنده بود.

- باید از خارج، یعنی از کشورهای پیشرفته کمکهای فنی تحصیل کرد.

- باید از خارج، یعنی از کشورهای پیشرفته ای که دارای پس انداز و سرمایه

کافی هستند، اعتبار تحصیل کرد.

- باید از کارشناسان خارجی استفاده کرد و جوانان ممالک توسعه نیافته را به

خارج فرستاد تا روشهای جدید علوم و فنون را بیاموزند.

و بالاخره چون وجود برنامه ضروری است، باید يك برنامه سه ساله، پنج ساله

یا هفت ساله بروی کاغذ آورد.

متأسفانه نه آن تشخیص صحیح بود و نه این درمان. و بر اثر همین اشتباهات،

نیروها و سرمایه های بسیار بی حاصل تلف شد. ناکامی ها و ناامیدی های فراوان

ببار آمد، و بسیاری از ممالک کمتر توسعه یافته سالهای گرانبھائی را برای همیشه

از دست دادند.

عقب افتادگی اقتصادی، پدیده‌ای است با چهره‌های گوناگون. پدیده‌ای است پیچیده و غامض. پدیده‌ای است که غالباً ریشه‌های آنرا باید در شرایط و نهادهای خاص هر اجتماع جستجو کرد.

بنابراین در کار توسعه اقتصادی باید در جستجوی راه‌های اصیل، راه‌های ملی و منطبق با امکانات، مقتضیات و سنتهای هر جامعه و هر کشور بود.

بنظر من توسعه اقتصادی صحیح باید ملی، جامع و مترقی باشد و خواهم کوشید بغایت اختصار اصول يك سیاست بسط و توسعه اقتصادی را در تحت این سه عنوان یاد آور شوم.

توسعه اقتصادی باید دارای جنبه ملی باشد.

مقصود من آن نیست که باید کشور در حال توسعه خود را از جریانهای تجارت بین‌المللی مجزا کند و بروش «اقتصاد بسته» بمعنایی که فن تونن Von Thünen میگفت بگردد. اگر هم بفرض، اتخاذ چنین شیوه‌ای ممکن باشد، عاقلانه و منطقی نخواهد بود. مقصود من آن است که توسعه اقتصادی باید بر اساس امکانات و مقتضیات و هدفهای ملی هر کشور، با رعایت روحیات و سنتهای مردم آن، با توجه و تجزیه و تحلیل نهادهای اجتماعی آن، برنامه‌ریزی شود و بمرحله اجرا درآید.

در کار توسعه اقتصادی هیچ چیز خطرناکتر از تقلید کورکورانه از روشهای خارجی نیست. شك نیست که باید از تجارب دیگران عبرت گرفت. شك نیست که باید، چنانکه خواهیم دید، تازه‌ترین روشهای علمی و فنی را اختیار کرد.

اما همچنانکه در يك مزرعه برنج نمیتوان از تراکتورهای سنگین مخصوص زمینهای سخت استفاده کرد، يك روش توسعه اقتصادی را که در کشوری آزموده شده، نمیتوان چشم بسته در کشوری دیگر بکار بست.

موفقیت اجرای برنامه اصلاحات ارضی در کشور ما که بر اساس بنیادهای

زراعی ایران طرح‌ریزی شده بود، گذشته از آنکه مانع اصلی بسط و توسعه اقتصاد ایران را از میان برداشت، از نظر علمی نشان داد که در مسائل توسعه اقتصادی باید راه‌های اصیل اختیار کرد. همین حکم در مورد روشهایی که بعد از ششم بهمن ۱۳۴۱ در میهن ما در زمینه مبارزه با بیسوادی و یا تعمیم بهداشت در روستاها اتخاذ شده است، جاری است.

نکته لازم بیادآوری این است که امروزه علم اقتصاد جدید، اصول مطلق، تغییر ناپذیر و جهان شمول کلاسیک‌ها و طرز فکر کلاسیک را کنار گذاشته و کمتر کسی است که به نسبت فرضیات و قوانین اقتصادی و ضرورت تطبیق آنها با نهادهای ملی و اجتماعی قائل نباشد.

با این اوصاف چگونه میتوان سیاست توسعه اقتصادی را بر تقلید بنیان نهاد؟ و چگونه میتوان انتظار داشت که تقلید کور کورانه در کار توسعه اقتصادی جز ناکامی حاصل دیگری داشته باشد؟

اصل دوم در این زمینه آن است که سیاست توسعه اقتصادی باید جامع و هماهنگ باشد.

نمیتوان تنها بیک جنبه از توسعه اقتصادی توجه داشت و بقیه را نادیده گرفت لازمه ترقی آن است که همه جنبه‌های پدیده عقب‌افتادگی بر اساس یک سیاست صحیح و هماهنگ که قطعاً مستلزم برنامه‌ریزی علمی و منطقی اقتصادی است، بتدریج ناپدید شود.

از نخستین ضروریات توسعه اقتصادی، توجه قاطع به بخش کشاورزی است. توسعه رضایت‌بخش فعالیتهای کشاورزی و افزایش بازده کشاورزی ضروری است زیرا مواد اولیه بسیاری از صنایع از طریق کشاورزی تأمین میشود. بنابراین توسعه صنعت مستلزم توسعه کشاورزی است.

علاوه بر این، توسعه صنعت میسر نیست مگر از طریق ایجاد و گسترش بازار، و در درجه اول بازارهای داخلی، برای محصولات صنعتی. وجود بازارهای وسیع

داخلی مستلزم تأمین قوه خرید کافی برای کشاورزان است که در غالب کشورهای کمتر توسعه یافته اکثریت نفوس را تشکیل میدهند. افسزایش قوه خرید کشاورزان میسر نیست، مگر از طریق بهبود بازده کشاورزی و ترقی عمومی و هماهنگی آن. بنابراین توسعه کشاورزی شرط مهم توسعه صنعتی است.

بالاخره، مهمتر از همه این عوامل، مبارزه با کمبود مواد غذایی که یکی از علائم اصلی عقب افتادگی است و تأمین غذای مکفی برای همه که یکی از عوامل اصلی صلح و صفای اجتماعی است، تنها از طریق بسط و توسعه بخش کشاورزی و تنوع و بهبود روزافزون محصولات کشاورزی میسر است.

اما نیل به استقلال اقتصادی، نیل بمرحله «اقتصاد جامع» بقول فردریک لیست Frederic List و مخصوصاً خروج از گروه کشورهای تولید کننده مواد اولیه، مستلزم توسعه صنایع است.

مسلماً توسعه صنایع مواد مصرفی هم لازم است و هم مفید. اما تا کشوری دارای صنایع مواد تولیدی یعنی صنایع اساسی یعنی صنایع سنگین نباشد و قسمت قابل ملاحظه‌ای از کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز خود را، خود تأمین نکند نمیتواند بمرحله رشد هماهنگ اقتصادی نائل شود.

امروزه ایجاد کارخانه‌های نساجی یا واحدهای تولید مواد مصرفی تنها برای صنعتی شدن کافی نیست. باید بصنایع اساسی، مساند ذوب آهن، پتروشیمی، صنعت سیمان، ماشین‌سازی و امثال آن توجه کرد.

ترکیب جریان‌ات بازرگانی خارجی بسیاری از ممالک رو بتوسعه نشان میدهد که سهم کالاهای سرمایه‌ای در واردات و مصارف ارزی آنان روزافزون است. نتیجه آنکه برای تأمین منابع ارزی کافی و نیل بمرحله اقتصاد جامع باید بر اساس یک سیاست منطقی، بسط و توسعه صنایع مواد تولیدی را هم مورد توجه خاص قرار داد. توسعه صنایع از نظر اجتماعی برای کشورهای توسعه نیافته ضروری است. چرا که بدون آن امکان انتقال جمعیت اضافی روستائین به شهرها و حذف بیکاری

پنهان و نیل به بهره‌وری مکفی نیروی انسانی، میسر نخواهد بود. در اینجا لازم به یادآوری است که توسعه منابع نیرو، لازمه توسعه صنعت و گسترش کشاورزی، مخصوصاً از نظر تأمین منابع آب می باشد و باید یکی از عوامل اساسی هر سیاست صحیح توسعه اقتصادی بشمار آید.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که اساس هر سیاست جامع توسعه اقتصادی، گسترش هماهنگ صنعت و کشاورزی و تدارک موجبات آن است. اما، توسعه کشاورزی و گسترش صنعت محتاج به نیروی انسانی است. برای تدارک و تأمین نیروی انسانی مورد نیاز:

اولاً) موجبات توسعه بهداشت و سلامت عمومی فراهم شود.

ثانیاً) با اجرای يك برنامه وسیع آموزش و تربیت نیروی انسانی، گذشته از مبارزه با بی‌سوادی که شرط اصلی تحقق برنامه‌های عمرانی است، افراد فنی و کارشناسان مورد احتیاج را به مقدار کافی و با مشخصات لازم برای اقتصاد ملی تربیت نمود.

بعبارت دیگر، برنامه‌های آموزشی باید چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی و مقداری با مقتضیات توسعه اقتصادی هماهنگ باشد.

در اینجا لازم به تذکر نیست که تأمین و هماهنگی مجموع عوامل یاد شده و تأمین عوامل دیگر رشد هماهنگ اقتصادی، مخصوصاً برنامه‌های مربوط به حمل و نقل و ارتباطات، سیاست پولی و ارزی و بازرگانی خارجی، سیاست ثبات نسبی قیمت‌ها و تضمین ارزش پول و قوه خرید مستلزم يك برنامه‌ریزی جامع و علمی اقتصادی است.

بدون برنامه‌ریزی صحیح که باید به‌دایت دولت انجام شود، تحقق يك توسعه اقتصادی جامع و هماهنگ طبیعتاً میسر نیست.

نتیجه آنکه در حقیقت باید برنامه‌ریزی اقتصادی را نیز بدون تردید یکی از عوامل اصلی بسط و توسعه دانست.

آخرین نکته‌ای که درباره روشهای توسعه اقتصادی می‌خواهم یادآور شوم، آن است که توسعه اقتصادی باید مترقی باشد. مقصود من از توسعه اقتصادی مترقی، توجه به چهار عامل است.

اول) ضرورت توجه به برنامه‌های رفاه اجتماعی از قبیل نوسازی شهرها و روستاها، تأمین مسکن، گسترش فرهنگ و هنرهای زیبا، اشاعه معارف و علوم. مسلماً توسعه اقتصادی مستلزم فداکاری، مخصوصاً فداکاری يك نسل برای نسل‌های بعدی است.

اما بحکم تجربه، تمرکز کلیه سرمایه‌گذارها در زمینه اقتصادی و عدم توجه بضرورت‌های اجتماعی، معنوی و انسانی، سبب میشود که توسعه اقتصادی بسا رفاه اجتماعی همراه نباشد. و تأیید و همکاری افکار عمومی که از ضرورت‌های بسط و توسعه است، تحقق نیابد.

بنظر من توسعه اقتصادی بدون رفاه اجتماعی دارای جنبه مترقی نیست و نمیتواند باشد.

دوم) در کار توسعه اقتصادی باید به تحول نهادهای اجتماعی، مخصوصاً رفع موانع اجتماعی توسعه اقتصادی توجه و اولویت خاص داد. انجام اصلاحات ارضی و ازمیان بردن نظام بزرگ مالکی، در مالکی که هنوز باین کار دست نزده‌اند شرط اصلی و اولیه اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی است.

اگر توسعه اقتصادی، یعنی افزایش ثروتها، به ازدیاد قوه خرید و بهبود سطح زندگی عمومی نیانجامد مسلماً با ترقی اجتماعی همراه نخواهد بود.

بهمین سبب تدابیری در جهت تعمیم بیمه‌های اجتماعی، مشارکت عوامل کار و سرمایه در بهره‌کارگاه، ایجاد تأسیسات خیریه و عام‌المنفعه و نظایر آن نه تنها مابین بسط و توسعه اقتصادی نیست بلکه از ضروریات و لوازم آن است.

سوم) در توسعه اقتصادی، از نظر علوم و فنون باید از آخرین و جدیدترین روشهای جهانی استفاده کرد. مخصوصاً در زمینه توسعه صنعتی باید جدیدترین

وسایل تولید، یعنی امروزه دستگاههای الکترونیک و ماشینهای خودکار، مورد استفاده قرار گیرد و گر نه فاصله صنعتی و علمی میان کشورهای پیشرفته و جوامع عقب افتاده نه تنها کاهش نخواهد یافت بلکه بیشتر خواهد شد.

مسئله باید از نیروی انسانی در بسط و توسعه اقتصادی استفاده کرد. اما مفهوم این اصل آن نیست که وسایل و روشهای کهنه صنعتی در بسط و توسعه اقتصادی بکار برده شود بلکه کشورهای کمتر توسعه یافته بحکم ضرورت پیشرفت مکلفند نوترین روشهای فنی و صنعتی و آخرین مرحله تکنولوژی را مورد استفاده قرار دهند.

اگر هم این روش احیاناً برای مدتی کوتاه به بعضی نقل و انتقالها در نیروی انسانی و حتی پیدایش بیکاری دسته جمعی محدود منتهی شود، میتوان با استفاده از سیستمهای بیمه بیکاری و غیره، این نتایج نامطلوب موقت انسانی را جبران کرد. در عوض بهره گیری از آخرین سیستمهای اقتصادی، چه در صنعت، چه در کشاورزی، چه در تأمین منابع نیرو و نظایر آنها، بالمآل باعث تسریع در آهنگ بسط و توسعه اقتصادی و گسترش رونق و ارتقاء سطح زندگی عامه و بهبود قوه خرید خواهد شد.

چهارم) جنبه مترقی توسعه اقتصادی مستلزم وجود يك سیاست منطقی توزیع درآمدها است. بنحوی که همه افراد و گروههای جامعه از پیشرفت بهره مند شوند و بعبارت دیگر توسعه اقتصادی با ترقی اجتماعی همراه باشد. از اهم ضروریات این سیاست، کوشش جدی و مستمر در زمینه تأمین ثبات نسبی قیمتها و تضمین ارزش واحد پول ملی است.

مسئله در يك اقتصاد متحول، تأمین ثبات مطلق قیمتها بسیار دشوار و حتی غیر ممکن است. اما تردید نیست که اگر توسعه اقتصادی با تورم پول و سیر صعودی بی بندوبار قیمتها همراه باشد، چنین وضعی گذشته از سلب اعتماد عمومی و ایجاد اختلال در پس انداز و سرمایه گذاری، که گسترش هماهنگ آنها از مقتضیات اولیه بسط و توسعه است، مخصوصاً بضرر صاحبان درآمدهای ثابت خواهد بود و همه اثرات اجتماعی توسعه اقتصادی را زائل خواهد کرد.

برخلاف تصور بعضی از صاحب نظران سوسیالیست مشرب پیشین، که جستجوی انضباط مالی و ثبات نسبی ارزش پول را غیر مترقی و حتی ارتجاعی تصور میکردند، و بهمین سبب هرگز سوسیالیسم اروپائی موفق به تدوین يك سیاست اقتصادی و مالی سالم نگردید و غالباً حکومت‌های متکی باحزاب سوسیالیست بر اثر بی بند و باری مالی دستخوش ناکامی شدند، تضمین ارزش واحد پول نخستین شرط تأمین رفاه اجتماعی و ازدیاد قوه خرید گروه‌های مختلف است.

منتهای مراتب نمیتوان، و بهیچوجه نباید، سیاست مترقی تضمین ارزش واحد پول ملی و جستجوی ثبات نسبی قیمت‌ها را که از اهم ضرورت‌های بسط و توسعه اقتصادی است، با محافظه‌کاری پولی و مالی و فقدان شهامت در سیاست‌های بانکی و اعتباری اشتباه کرد.

مسلاً نمیتوان در کشورهای کمتر توسعه یافته نظریات پولی کلاسیک را بکار بست و اثرات ادغام سریع بخش روستائی در اقتصاد ملی را بر روی سیاست اعتباری از دیده بدور داشت.

مسلاً نمیتوان روش‌های اعتباری و بانکی متداول در کشورهای پیشرفته صنعتی را بی چون و چرا در ممالک کمتر توسعه یافته بکار بست.

اشتباه سیاست‌های موسوم به تثبیت اقتصادی که بتوصیه مقامات صندوق بین‌المللی پول بارها در کشورهای امریکای جنوبی و بعضی دیگر از ممالک بکار برده شد و هر بار به نتایج نامطلوب اجتماعی و سیاسی انجامید و نمونه کوچک آنرا خود ما در سال‌های ۴۰ و ۴۱ دیدیم، همین است.

ظرافت و دقت سیاست پولی و اعتباری در کشورهای رویتوسعه نیز در همین جا است که باید میان محافظه‌کاری کلاسیک که مترادف با سکون و رکود اقتصادی است و بی بند و باری‌های مالی و اعتباری که مابین همه اصول و مبانی بسط و توسعه است راه میانه را برگزید تا توسعه اقتصادی بدون تورم و در عین ثبات نسبی قیمت‌ها و تضمین ارزش واحد پول ملی جامه عمل پيوشد.

* * *

این بود اصول مطالبی که میل داشتم درباره عقب‌افتادگی و توسعه بیان کنم. بدیهی است نمیتوان انتظار داشت که در تجزیه و تحلیلی چنین کوتاه و مختصر حق مسأله‌ای عظیم که در هر نکته آن کتب و مقالات فراوان و بیرون از شمار بهمه زبانهای زنده جهان انتشار یافته، ادا شده باشد.

اگر با يك دیدکاملاً علمی به مسائل کنونی توسعه اقتصادی در ایران بنگریم، خوشبختانه، علل و موجبات خوشبینی و امیدواری بآینده فراوان است.

بر اثر ثبات سیاسی، که نه تنها در میان کشورهای کمتر توسعه یافته بلکه در بین ممالک پیشرفته صنعتی جهان نیز کم نظیر است، از يك طرف و رفع موانع اجتماعی توسعه اقتصادی مخصوصاً از میان رفتن نظام بزرگ مالکی از طرف دیگر؛ عوامل سیاسی و اجتماعی بسط و توسعه هماهنگ اقتصاد ملی ایران کاملاً مهیا و فراهم است.

سیاست مستقل ملی ایران، به ما اجازه میدهد تنها با رعایت مصالح ملی خود، در زمینه بازرگانی خارجی و روابط اقتصادی بین‌المللی، بهترین راه و روشها را انتخاب کنیم.

ثبات ارزش پول کشور در سالهای اخیر و آهنگ رضایت‌بخش توسعه اقتصادی سبب شده است که حتی با توجه به میزان افزایش جمعیت، قوه خرید و سطح رفاه عمومی بسرعت رو به بهبود باشد.

بعبارت دیگر بجزئت میتوان گفت که بخصوص در سالهای بعد از ششم بهمن ۱۳۴۱، توسعه اقتصادی در ایران، بمعنای علمی کلمه با ترقی اجتماعی همراه و هماهنگ بوده است.

اختیار روشهای اصیل ملی در زمینه مبارزه با بیسوادی در شهرها و روستاها و گسترش بهداشت عمومی و بسیج نیروی جوانان کشور در راه تکامل زندگی روستائی، نتایجی بیرون از حد انتظار در بر داشته و میتوان امیدوار بود که در مدتی کمتر از

دهسال عقب افتادگی آموزشی و بهداشتی کشور جبران شود.

آغاز اجرای منشور انقلاب آموزشی باید دانشگاههای ما را چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی قادر به تأمین صحیح نیازمندیهای مملکت از نظر نیروی انسانی متخصص و شایسته، بنماید و امید است، همچنانکه دانشگاه پهلوی بعنوان دانشگاه پیشرو و نمونه، در این راه توفیق فراوان بدست آورده سایر دانشگاههای کشور نیز بتوانند به هدفهای تعیین شده نائل آیند.

بالاخره در زمینه سرمایه گذاریهای صنعتی، کشاورزی، عمرانی و اجتماعی، مخصوصاً در برنامه چهارم کشور، رعایت ضرورتهای تاریخی جامعه متحول امروزی تا حد توانائی بعمل آمده و کلیه موجبات يك توسعه اقتصادی ملی، جامع و مترقی فراهم شده است.

بویژه در زمینه سرمایه گذاری برای زیربنای اقتصاد کشور و ایجاد صنایع اساسی از قبیل ذوب آهن و پتروشیمی و استفاده عقلائی از منابع عظیم نیرو، اقداماتی وسیع بر اساس آرزوهای دیرین ایرانیان انجام گرفته که ثمرات آن بدون تردید چهره اقتصاد ملی ایران را دگرگون خواهد ساخت.

باید امیدوار و آرزومند بود که سیاستهای اجرائی در زمینه مسائل اقتصادی پولی و عمرانی، موجبات ادامه اجرا و تحقق سریع این برنامهها و نیل به هدفهای شورانگیزی را که رهبر ارجمند ایران برای میهن ما تعیین کرده اند، فراهم خواهد ساخت.

شك نیست که هرچه وسعت برنامههای عمران و توسعه ملی بیشتر شود، مسائل ناشی از آن زیادتر و دشوارتر و حل آنها برای نسل کنونی غرور انگیزتر خواهد بود.

شك نیست که بر اثر این همه کوشش و تلاش، جامعه فردای ایران از رفاه و تنعم و قدرتی بمراتب بیش از امروز برخوردار خواهد بود و مدیران فردای این

کشور با مسائل و مشکلات کمتری مواجه خواهند گشت. ایران نیرومندتر، مرفه‌تر و مترقی‌فردا نیاز به مدیران و رهبران شایسته و کاردان و مؤمن و فداکار دارد تا بتوانند چرخ تکامل مملکت را با آهنگی سریعتر به جلو ببرند و در آستانه قرن بیست و یکم بنیادهای کشور ما را نه تنها با اوضاع کنونی ممالک صنعتی، بلکه با شرایط و مرحله پیشرفت آنروزی آنها، همراه و هماهنگ سازند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی